

افسیان

مقدمه

خادم خدا
فیروز خانجانی

کلیسای ایران

خدا به شما برکت دهد. خدمت شما عزیزان سلام می‌کنم و امیدوارم خوب باشید. خوشحالم از اینکه این فرصت دست داد تا با یکدیگر کلام خدا را تقسیم کنیم. پس از ایراد موعظه‌ی سر کوه که حدود شش یا هفت سال پیش در کلیسای شهر تهران انجام شده بود، آرزو داشتم رساله‌ی افسسیان را نیز به شکل ویژه‌ای برای همه‌ی مقدسان بازگو کنم. این رساله از غنی‌ترین نوشته‌های کتاب مقدس است. معمولاً دوست دارم زمانی که مبحث جدیدی را باز می‌کنم اولین کسانی که شنونده‌ی آن می‌باشند برادران و خواهران کلیسای ایران باشند، همان‌طور که برادر برانهام تعهد کرده بود که هر پیغام تازه‌ای که از خداوند دریافت کند را اول به کلیسای خودش در جفرسون‌ویل ارائه دهد. درست است که در بسیاری از نقاط آمریکا موعظه می‌کرد ولی به شکل خاصی برای کلیسایی که در جفرسون‌ویل تأسیس کرده بود بار داشت. سعی من نیز بر این است که اول پیغام را برای جماعت ایران و بعد برای جماعت‌های دیگر موعظه کنم. رساله به افسسیان از غنی‌ترین نوشته‌های کتاب مقدس است. این رساله از راز خدا و نقشه ابدی او برای کلیسا پرده برمی‌دارد. در این رساله از کلیسا به عنوان خلقت جدید خدا یاد می‌شود و به ایمانداران می‌آموزد که چگونه باید به عنوان شهروندان اورشلیم آسمانی رفتار و زندگی کنند. کلیسا همواره از خواندن این رساله برکت گرفته است. ایمان دارم که ما نیز با خواندن این رساله‌ی بسیار زیبا می‌توانیم برکت ویژه‌ای بگیریم.

ابتدا باید کمی از تاریخچه‌ی این رساله گفت چون در جاهایی می‌تواند برای ما آموزنده باشد. زمانی که معمولاً افراد عاشق هم هستند، با هم دوست می‌باشند و یا پیوند خاصی با هم دارند وقتی نامه‌ای به یکدیگر می‌نویسند، معمولاً سعی می‌کنند نامه‌ی طرف مقابل را (چه همسرشان باشد، چه نامزد، دوست و یا برادر) از میان خطوط بخوانند و مقصود نگارنده را بیابند. ما نیز می‌خواهیم ابتدا از میان خطوط، این رساله را بخوانیم و پیش‌زمینه‌ی نوشتن آن را برای شما بازگو کنیم. رساله به افسسیان در کنار رساله‌های کولسیان و فیلیپیان و قلیمون در شمار رساله‌های اسارت پولس می‌باشد. این رساله‌ها در دوره‌ی اسارت پولس در شهر روم و شاید هم

در قیصریه نوشته شده است. اگر این رساله در قیصریه اسرائیل یعنی زمانی که پولس در اورشلیم زندانی و به قیصریه منتقل شد، نوشته شده باشد - که البته نظر من بیشتر متمایل به شهر روم است - در سال‌های میان ۵۸ تا ۶۰ میلادی نگاشته گردیده است. اگر شهر روم را به عنوان محل نگارش این رساله در نظر بگیریم، باید به سال‌های ۶۱ تا ۶۳ فکر کرد. این نکات محض اطلاع شما است و واقعیت آن است که سال دقیق نگارش این رساله چندان مهم نیست و بیان این نکته به ما کمک می‌کند تا صرفاً زمان‌بندی رساله برای ما مشخص شود.

نکاتی چند درباره‌ی این رساله می‌تواند برای تکاتک ما آموزنده باشد. از این نامه به عنوان رساله به افسسیان یاد می‌شود، هرچند در اصل این رساله بیشتر یک نامه‌ی همگانی یا به اصطلاح امروزی یک نامه‌ی گردشی است. یعنی در اصل مخاطب این نامه فقط کلیسای افسس نیست. در رساله‌های دیگر مخاطبی مشخص داریم مثل کلیسای قرنتس، کلیسای فیلیپیان و ... ولی مخاطب اصلی این نامه فقط کلیسای افسس نیست بلکه یک نامه‌ی گردشی برای تمام کلیساست هرچند که نهایتاً به عنوان رساله به افسسیان معروف شده است. البته هنگامی که مطالعه‌ی این رساله را شروع کنیم خواهیم گفت که چرا به این عنوان (رساله‌ی افسسیان) معروف شد.

موضوع این رساله‌ی همگانی جایگاه و مفهوم زندگی تازه در مسیح است. ما از نیاکان خود آدم و حوّا خصلت‌های بسیار ناپسندی مانند سهل‌انگاری، بدگویی، خواهش‌های جسمانی و ... را به ارث برده‌ایم. زمانی که ماجرای باغ عدن را می‌خوانیم نباید بگوییم که این داستان مربوط به شش هزار یا ده هزار یا پانزده هزار سال پیش است بلکه این داستان می‌تواند مربوط به خودمان باشد. به عنوان فرزندان آدم و حوّا چه رفتاری‌هایی که می‌تواند از ما سر بزند! برخی اوقات سهل‌انگار و بی‌مسئولیت هستیم و دروغ می‌گوییم؛ تفسیر خود را جایگزین کلام ناب می‌کنیم؛ به هم صحبتی مار می‌نشینیم و زمانی که این کارها را انجام می‌دهیم در واقع انسانیت کهنه‌ی خود را به نمایش می‌گذاریم. بر پایه‌ی کلام، خدا آدم و حوّا را به یگانگی خواند

تا بتوانند ذریت الهی را بپذیرند ولی متأسفانه به جای آن، ذریت مار را پذیرا شدند! هر گناه و هر روش نادرستی که ممکن است در زندگی ما شکل بگیرد، تجلی این انسانیت کهنه است. کلام خدا در این راستا می گوید: «مانند آدم پیمان مرا نادیده گرفتند و بی وفا شدند.» رساله به افسسیان هدفش این است که بتواند ما را تربیت کند تا بجای به ارث بردن چیزهای نادرست از پدران و نیاکان خود و از باغ عدن، بتوانیم طبیعت مسیح را بپذیریم. رساله‌ی افسسیان جایگاه بلند ما در مسیح را بازگو و ما را در اجابت این دعوت آسمانی یاری می کند؛ دعوتی که پدر و مادر ما، آدم و حوا، آن را اجابت نکردند. در این رساله می آموزیم چگونه می توانیم پیمانی که در تعمیم با خداوند بستیم را به جا بیاوریم و زندگی‌ای شایسته‌ی شاگردان مسیح و فرزندان خدای پدر داشته باشیم.

خیلی از اوقات فراموش می کنیم که وقتی تعمیم گرفتیم و با مسیح پیمان بستیم در اصل وارد مسیح شده ایم. گاهی اوقات که مشکلی پیش می آید، مخصوصاً هنگام مهاجرت که بحث برگه‌ی تعمیم یا تعمیم‌نامه پیش می آید، این امر می تواند کمک کننده باشد ولی در کنار این نباید فراموش کنیم که این نامه در واقع پیمانی است که در تعمیم با خدا بسته ایم. در شرایطی بعضاً تعهدات تعمیدی خود را از یاد می بریم؛ مثل آدم که پیمان الهی خود را نادیده گرفت و نسبت به خدا بی وفا شد. رساله‌ی افسسیان به خواست و فیض خدا مکتوب شد تا یاد بگیریم به قولی که در تعمیم داده ایم، پایبند باشیم. ما به واسطه‌ی تولد جسمانی، به اصطلاح محکوم به انجام گناه بودیم. محکوم به زندگی‌ای بودیم که سرانجام آن مرگ و جدایی ابدی از خداست.

کلام خدا به آدم پیمان شکن می گوید: «... تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» (پیدایش ۳: ۱۹) و مار را خطاب می کند که «... تمام عمرت خاک خواهی خورد.» (پیدایش ۳: ۱۴). یعنی مار از طبیعت جسمانی آدمی قوت می گیرد و ویرانگری می کند در حالی که به برکت تولد تازه، فرزند خدا می شویم و وارث ژن های آسمانی می گردیم. به برکت این ژن های آسمانی از گناه دور می شویم و طبیعت پدر آسمانی خود را برمی گیریم. اما همان گونه که اگر

آدمیزاد با حیوانات بزرگ شود، خوی حیوانی به خود می‌گیرد به همین ترتیب مشارکت‌های نادرست و پیوندهای نابجا باعث می‌شود تا الگوهای خطرناک و ویرانگری وارد زندگی ما گردد، هرچند از نو مولود شده باشیم.

داستانی را به یاد دارم که مربوط به سال‌های پیش است. حتماً داستان پسر جنگل را شنیده‌اید که رودیارد کیپلینگ نوشته بود. همان پسری که با حیوانات بزرگ شده بود و بر آنها به نوعی فرمانروایی می‌کرد. در هند افراد زیادی هستند که در کنار حیوانات بزرگ شده‌اند و بعد از چند سال آنها را به تمدن آوردند ولی این افراد مثل حیوان رفتار می‌کردند. درصد هوشی آنها بسیار پایین بود و به سختی می‌توانستند تکلم کنند. چرا؟ چون هرچند آدمیزاد بودند اما به علت سال‌ها همنشینی و زندگی در کنار حیوانات جنگل، خوی حیوانی گرفته بودند.

پس در زندگی روحانی نیز می‌توان تولد تازه‌ی الهی داشت و از ژن‌های الهی برخوردار بود، ژن‌هایی که ما را قادر می‌سازند تا بتوانیم زندگی الهی داشته باشیم لیکن به دلیل استفاده از تعالیم نادرست، اقتدا به الگوهای دنیوی و همنشینی با جهان خوی دنیا در رفتار ما ساکن می‌گردد. این رساله نوشته شده تا کمک کند که در این راستا حرکت و از ژن‌های آسمانی خود به درستی استفاده کنیم و به نحوی پرورش یابیم که مسیح در ما ساکن شود تا همه بتوانند او را در ما ببینند.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، رساله‌های کولسیان، افسسیان، فیلیپیان و فلیمون از «رساله‌های اسارت» هستند. این مسئله برای ما اهمیت بسیاری دارد چون کلیسای ایران هم اکنون در وضعیت جفا به سر می‌برد. شماری از برادران ما در زندان هستند و یا به خاطر مسیح از بسیاری از امکانات اجتماعی محروم شده‌اند. البته این شرایط فقط منحصر به ما نیست زیرا کلیسای نخستین نیز این وضعیت سخت را تجربه کرده بود. بسیاری از شاگردان مسیح به خاطر جفا به نقاط مختلف پراکنده شده بودند. این بدین معنی است که زندان و جفا مانع نمی‌شود که خادمان خدا به رسالت خود ادامه ندهند، چون چیزی نمی‌تواند کلام خدا را متوقف کند. نه

زندگی، نه مرگ و نه نیروهای جهنم. پولس این رساله را در زندان یعنی در هنگام محدودیت نوشت. شاید اگر زندانی نمی شد این رساله را برای کلیسا به جا نمی گذاشت!

همان طور که قبلاً گفتم پولس کسی بود که غیرفرصت‌ها را به فرصت تبدیل می کرد. یعنی از تمام امکانات موجود یا حتی از تمام عدم امکانات موجود برای جلال خدا استفاده می نمود. این قدرتی است که کلمه‌ی خدا در زندگی ایماندار ایجاد می کند و او را قادر می سازد که نیستی‌ها را به هستی فرا بخواند. اگر به سبک این رساله نگاه کنید با سبک رساله به رومیان، قرنتیان یا فیلیپیان بسیار متفاوت است. در رساله به افسسیان و کولسیان سبک متفاوتی دیده می شود و دلیلش این است که پولس به سختی می توانست ببیند و بنویسد. او در زندان بود و در این وضعیت سخت با یک برده‌ی فراری به نام اُنسیسیمُس آشنا می شود. گویا پولس ابتدا در کولس با او آشنا شده بود. او غلام یک خانواده‌ی مسیحی بود. روزی از دست ارباب خود فرار می کند و در روم با پولس مواجه می شود. پولس در زنجیرها در زندان به او بشارت می دهد و او شاگرد مسیح می شود. من خیلی تمایل ندارم از کلمه‌ی «مسیحی» استفاده کنم و ترجیح می دهم بگویم «شاگرد عیسی مسیح». این شخص به پولس کمک می کند که رساله اش را بنویسد. او یک دبیر خوب و یک شخص بسیار مفید برای پولس بود. پولس به سختی می توانست ببیند ولی فیض خدا شخصی را آورد که فوق العاده بوده و و توانست رساله را برای پولس تنظیم کند. هرچند پولس ضعف چشم داشت اما فرد دیگری چشم پولس شد. زبان یونانی پولس عالی نبود ولی خدا کسی را به یاری او فرستاد که در ظاهر فراری بود و غیر قانونی زندگی می کرد اما توانست در کنار وی قرار بگیرد و به برکت وجود این شخص، رساله به افسسیان انشاء شود. یعنی جفا نه تنها کلیسا را متوقف نکرد بلکه به برکت جفا این رساله های با ارزش به دست ایمانداران رسید.

سؤال‌ی پیش می آید که چرا کلیسا در قرن اول توانست با وجود جفاها و مشکلات و پراکندگی های بسیار چنین ثمرات نیکویی به بار آورد؟ این همان شرایط کنونی ما است؛ در

حالی که امروزه در برخورد با این وضع گاهی به جای اینکه برکت داشته باشیم، بی‌برکتی و حتی وضعیت لعنت پیش می‌آید!!! یکی از دلایل اصلی این تفاوت، جایگاه شادی آسمانی در زندگی پولس و ایمانداران اول است. مسیح در موعظه‌ی سر کوه می‌گوید: «خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوشحال باشید و شادی عظیم نمایید...» (متی ۵: ۱۱-۱۲). به عنوان مثال اگر به شما بگویند که از «شاهدان یهوه» هستید یا منحرف و گمراه و بدعت‌گذارید و یا اینکه شما را زندانی کردند، شاد باشید. این حرف مسیح یک توصیه نیست. مسیح سفارش نمی‌کند بلکه حکم می‌کند که خوشحال باشید. مسیح، خداوند است و دستور می‌دهد که شاد باشید.

یکی از رازهای موفقیت کلیسا این بود که آنها نیامدند فقط به حرف مسیح گوش کنند و بعد آن را از یاد ببرند. می‌دانید که در کشورهای عقیدتی چه در اروپای شرقی چه در خاورمیانه چه در کشورهای آفریقایی می‌شنویم درود بر فلانی، مرگ بر فلانی و آنجا فقط شعار داده می‌شود. پدرم این داستان را تعریف می‌کرد که در کنگو اداره‌ای وجود داشت که همیشه عده‌ای آنجا جمع می‌شدند و شعار می‌دادند که آماده‌ی جانفشانی هستیم، روزی فردی در میان آن جمعیت شیطننت کرد و صدایی شبیه صدای انفجار به وجود آورد. ناگهان همه‌ی افرادی که آنجا جمع شده بودند و شعار می‌دادند فرار کردند! همه فرار کردند و بقیه خندیدند چون آنها فقط شعار دادن را یاد گرفته بودند. ما هم اگر این سخن مسیح را شعار تلقی کنیم نتیجه‌ای بهتر از آن داستان به دست نمی‌آوریم چون آن دستور برای ما تبدیل به یک شعار شده است. اما مسیحیان اولیه در مواجهه با دستور شادباش خداوند، با این دید به آن نگریستند که همان کلامی که دنیا را خلق کرد به ما می‌گوید شاد باشید! آنها نگفتند حرف‌های مسیح بسیار عرفانی و زیباست است. این مرد جلیلی بسیار خوب صحبت می‌کند و امثال اینها. من در موعظه‌ی گذشته در مورد پسر صحبت کردم. پسر دستور می‌دهد و ما باید اجرا کنیم. آری! آنها سخن مسیح را به عنوان شعار تلقی نکردند بلکه به عنوان یک حکم و یک فرمان.

در اعمال ۵ آیات ۴۰ و ۴۱ چنین داریم:

«رسولان را احضار کردند و پس از آنکه آنها را با شلاق زدند، به آنان اخطار کردند که باید از سخن گفتن به نام عیسی دست بردارند. سپس آنها را آزاد ساختند. پس رسولان چون خدا آنان را شایسته دانسته بود که به خاطر نام عیسی بی حرمتی ببینند شادی کنان از حضور شورا بیرون رفتند...» آمین!

چیزی که اینجا بیشتر بر آن تأکید می‌شود این نیست که شاگردان درد کشیدند و بی حرمت شدند چون شلاق نشانه‌ی بی حرمتی است. افراد بالادست جامعه‌ی یهودی و غیره هیچ‌گاه شلاق نمی‌خوردند. شلاق زدن به شهروندان رومی ممنوع بود. در واقع این کار شأن انسانی را پایین می‌آورد ولی رسولان عیسی مسیح شلاق خوردند و بی حرمتی دیدند. لباس‌های آنها را درآوردند و در جمع در مقابل شورا آنها را تازیانه زدند. به راستی رسولان خداوند آسمان و زمین را در مقابل جمع بی حرمت کردند و آنها در زمان بی حرمتی نه فقط ناله نکردند بلکه شادی کردند. دوم قرن‌تین ۴:۷ چنین می‌گوید:

«از تسلی سیرگشته‌ام و در هر زحمتی که بر ما می‌آید، شادی وافر می‌کنم.»

رهبران یهودی در پی آن بودند که به کلیسا ضربه بزنند. بت پرستان هم برآشفته بودند و پولس در وضعیت بسیار سختی قرار داشت. آنها سعی می‌کردند کلیسا را ریشه کن کنند ولی بدتر از همه معلمان و رسولان کذب بودند که می‌کوشیدند در کلیساهایی که پولس تأسیس کرده بود، نفوذ کنند. آنها برای رسیدن به این هدف پشت سر پولس صحبت می‌کردند و از هیچ حمله‌ای به او ابا نداشتند. آنها سعی می‌کردند تعلیمات غلط خود را وارد جماعت کنند. این وضعیت امروز هم تکرار می‌شود. الان نیز زمانی که در جفا قرار می‌گیریم معلمان کذب کم نیستند. آنها سعی می‌کنند به هر شکلی که شده وارد کلیسا شوند و عده‌ای را برای خود جدا سازند. شبکه‌سازی و ایجاد باند و دسته می‌کنند و این فرصت برایشان مغتنم است! چرا؟ چون

کلیسا در سختی است. چون کلیسا در جفاست. اما پولس با وجود تمام فشارهایی که متحمل می‌شد شاد می‌بود و با تمام زحمات، بی‌حرمتی‌ها و ناسزاها ناله نمی‌کرد. با توجه به رساله‌ی دوم قرنتیان می‌بینیم که می‌گفتند: «این مرد قد کوتاه باز هم حرف زد.» آنها می‌گفتند پولس بلد نیست یونانی صحبت کند. بلد نیست سخنرانی و موعظه کند. می‌گفتند او دارد برای خود بدعت‌گذاری می‌کند. ما از اورشلیم و از محضر یعقوب، برادر مسیح هستیم ولی پولس چه؟ او کلیسا تأسیس کرد و چیزی در مورد مسیح گفت ولی شما باید از منبع اصلی که ما هستیم تغذیه شوید. ما نزد یعقوب برادر مسیح شاگردی کردیم و برای شما بار داریم. اینها مسائلی بودند که پولس را تحت فشار می‌گذاشت و البته همان روش‌هایی هستند که امروز شیطان به شکل‌های مختلف از آنها استفاده می‌کند. ولی با وجود این پولس تسلّی می‌پذیرفت.

«زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.» (عبرانیان ۱۰: ۳۴).

ایمانداران در راه آزادی زندانیان مسیحی از اموال خود چشم‌پوشی کرده و با شادی تاراج اموال خود را پذیرفته بودند. یکی از راه‌هایی که دنیا سعی می‌کند از طریق آن به کلیسا فشار بیاورد، فشارهای مالی است. دنیا سعی می‌کند برخی از امکانات مالی را از ایمانداران بگیرد تا آنها در زحمت باشند. در آن زمان کار به جایی رسیده بود که خیلی از ایمانداران آواره کوه و بیابان شده بودند. هر چیزی که داشتند و نداشتند را از دست داده بودند اما با وجود تمام سختی‌هایی که متحمل شده بودند، باز هم در خداوند شادی می‌کردند و لعنت نمی‌فرستادند. چنین کلیسایی است که می‌تواند در زمان اسارت، مشکل و جفا ثمر دهد. اینجا رساله‌ای داریم که در زمان اسارت پولس نوشته شده است. وقتی که او در زندان بود اُنِیسِمُس این رساله را برای ما تنظیم کرد. یعنی در موقعیتی زیر صفر، پولس منتظر وضعیت بهتری نشد. او می‌توانست بگوید که وقتی آزاد شوم و خدا چشمان مرا شفا دهد آن وقت می‌توانم خدمت کنم. پولس در موقعیت سختی بود ولی خدمت کرد و نه فقط پولس بلکه تمام مسیحیان آن دوران این چنین

بودند و در جفا برکات نابی را عاید کلیسا کردند. امروز بسیاری از عزیزان در انتظار وضعیت بهتری هستند تا برای خدا مفید باشند. ایماندار می‌تواند در هر مکان و شرایطی مفید واقع شود و برای تحقق این امر تنها باید با خدا هماهنگ بود. برادر، خواهر! تو می‌توانی در مشکلات ایران برای ملکوت خدا مفید باشی. تو می‌توانی در ترکیه برای مسیح ثمر دهی. اگر منتظر کانادا، آمریکا و استرالیا باشی تا ثمر دهی، شیطان همان‌جا تو را طوری درگیر می‌کند که آنجا هم بی‌ثمر باشی.

چرا گاهی اوقات نمی‌شود شادی کرد؟ چون نگاه‌ها زمینی است. به جای فرمان مسیح که می‌گوید شاد باشید و شادی عظیم کنید، فرمان شیطان را که می‌گوید گریه کن، ناله کن، نفرین کن، اطاعت می‌کنیم. وقتی شادی نمی‌کنیم و لعنت را بر زبان خود جاری می‌سازیم در واقع دستور شیطان را اطاعت می‌کنیم، در حالی که دعوت شده‌ایم تا به دستور آسمانی مسیح توجه کنیم. بعضی وقت‌ها نگاه ما به مسائل زمینی است.

آری هرگاه نتوانیم نگاه آسمانی داشته باشیم در مسیر لغزش جیحزی قرار می‌گیریم. می‌خواهم کمی از داستان این شخص به شما بگویم. جیحزی خادم الیشع بود، همان‌طور که روزی الیشع خادم ایلیا بود. معمولاً انبیا در عهد عتیق یک نفر را انتخاب می‌کردند که جانشین آنها باشد. ایلیا دعا کرد و خداوند الیشع را به او نشان داد و الیشع هم دعوت داشت ایلیا را خدمت کند. پس از ایلیا، الیشع رسالت وی را ادامه داد. او کسی بود که دعوت آسمانی‌اش را اجابت کرد. الیشع یک نفر را به نام جیحزی انتخاب کرد و او در کنار الیشع قرار گرفته بود تا از او یاد بگیرد و بتواند پس از او به قوم خداوند خدمت کند. جیحزی به معنی کسی است که رویاهای آسمانی می‌بیند. «حزه» به معنی «رؤیا» است. اما جیحزی نتوانست خود را با نقشه‌ی خدا هماهنگ کند. وقتی لشکریان ارامی حمله می‌کنند جیحزی نگران و آشفته می‌شود و می‌گوید الیشع، بدبخت شدیم، ارامی‌ها ما را محاصره کردند، دیگر نابود شدیم. الیشع از این قضیه کمی می‌رنجد، چون توقع داشت با تمام چیزهایی که از او دیده بود، او بتواند رؤیای الهی

داشته باشد. او کسی بود که رؤیا دریافت می کرد ولی در زمان سختی تمام رؤیاهایی که از خدا گرفته بود را فراموش کرده بود. پس الیشع دعا می کند که خداوند چشم این شخص را باز کند تا بتواند ببیند. خداوند چشمان او را باز کرد و جیحزی لشکرهای آسمانی را دید که در کنار آنها هستند. الیشع به او گفت کسانی که با ما هستند بیشتر از کسانی است که در مقابل ما هستند. ما هم اگر نگاهی آسمانی داشته باشیم متوجه می شویم که خدا بر اوضاع مسلط است اما اگر مثل جیحزی فقط رؤیا داشته باشیم بعضاً یک رؤیا می بینیم و خدا کارهایی از طریق ما انجام می دهد و تمام می شود.

داود می گوید زمین از جلال خداوند پر است. چندی پیش یکی از دوستان در این باره موعظه کرد. خیلی برکت گرفتم. زمین از جلال خداوند پر است. خود شخصی که موعظه کرد در وضعیت بسیار سختی به سر می برد. او می گفت: «من شادی آسمانی دارم و می توانم ببینم که زمین از جلال خداوند پر است.» حتی در موقع سختی اگر نگاه ما آسمانی باشد می بینیم که لشکریان آسمانی حضور دارند. می بینیم که مدیریت کل امور در دستان خداوند است. آنگاه به خاطر می آوریم که خدا گفته من بر این مکاشفه کلیسای خود را بنا می کنم و دروازه های جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت. این کلام خداوند است. هیچ کس نمی تواند کلام خداوند را تغییر دهد. پس با وجود اینکه ممکن است به ظاهر در زمین باشیم ولی در واقع در آسمانیم. بنابراین اگر آواره شویم، اگر اموال خود را از دست دهیم، اگر شلاق بخوریم و بی حرمتی بینیم باز هم می توانیم شاد باشیم.

نگاه جیحزی بسیار زمینی بود و به همین دلیل وقتی نعمان یکی از سرداران ارامی از دست الیشع شفا می گیرد، می گوید چرا پول گرفته نشده؟! ما الان در مشکل هستیم. الیشع باید پول دریافت می کرد! آن وقت می توانستیم به یکسری از مسائل رسیدگی کنیم. او می گفت این سردار ارامی با تمامی امکانات آمد ولی الیشع نپذیرفت. آری! چون نگاه جیحزی زمینی بود و از طریق عطا، به ثروت اندوزی می اندیشید به خاطر همین به جدام مبتلا شد. بعضی از خاخام ها

معتقدند که خداوند او را بخشید و شفا یافت ولی اگر هم این چنین باشد آخرین تصویری که از چیحزّی می‌بینیم در کنار پادشاه است. او داستان‌های زندگی و معجزات الیشع را برای پادشاه تعریف می‌کرد، چون دوست داشت به جایگاهی برسد. پولس از هر فرصت و غیرفرصت برای جلال نام خداوند استفاده می‌کرد ولی چیحزّی از هر فرصت و غیرفرصت برای به دست آوردن موقعیت بهره می‌برد. آری؛ او می‌خواست خود را به پادشاه نزدیک کند تا بتواند مقامی به دست آورد. پادشاهی که دو یا سه سال بعد کشته شد. این پادشاه نماد دنیاست. به خاطر همین چیحزّی نتوانست رسالت آسمانی خود را به انجام برساند و جانشین الیشع شود. الیشع بدون جانشین مُرد تا اینکه دوباره مسح ایلیا بر یحیی تعمیددهنده و پس از آن بر برادر برانهم قرار گرفت. لیکن در آن زمان این روند متوقف شد. چیحزّی دعوت بزرگی داشت. از خداوند رؤیا می‌دید ولی چون نگاهش زمینی بود نتوانست دعوت آسمانی خود را اجابت کند.

اگر ما نگاه آسمانی نداشته باشیم نمی‌توانیم در زمان سختی و جفا ثمر دهیم. همیشه دنبال موقعیتی خواهیم بود که هیچ‌گاه پیش نمی‌آید. وقتی هم که موقعیتی فراهم شود باز شیطان مسئله‌ای جدید را در زندگی ما ایجاد می‌کند و آن وقت باز ما نمی‌توانیم خداوند را خدمت و دعوت آسمانی خود را اجابت کنیم. بسیاری از ایمانداران را می‌شناسم که در جوانی از خداوند دعوت‌های بزرگی داشتند ولی چون نگاه آنها زمینی بود، رها کردند.

پولس هرگز نگفت الان که به من جفا می‌رسانند و حمله می‌کنند پس من خدمت نمی‌کنم چون مردم شایسته‌ی من نیستند. او با وجود تمام سختی‌ها برای خداوند ثمر داد و این چیزی بود که کلیسای اولیه داشت. پولس نمونه‌ای از کلیسای اولیه است و این داستان نوشته شد تا یاد بگیریم که چه دعوتی داریم و بتوانیم در هر شرایطی آن را لَبیک بگوییم. حال فرق نمی‌کند که در بهترین جای کانادا یا نیویورک یا تهران باشیم یا در بدترین نقاط دنیا. در هر موقعیتی در جایگاه فرزند خدا می‌توانیم بدرخشیم و دعوت آسمانی خود را اجابت کنیم، اگر شادی آسمانی داشته باشیم. شادی خداوند قوّت ماست.

پس جا دارد چنین دعا کنیم: «خداوندا! می‌خواهم مانند پولس، مانند کلیسای اولیه ثمر دهم هر چند در جفا باشم، هر چند در بلا تکلیفی ترکیه باشم؛ هر چند در مقابل چالش‌های زندگی تازه در آلمان، نروژ، انگلیس، آمریکا یا کانادا باشم. خداوند یاریم کن تا مفید باشم. خداوندا! دیدی تازه به من عطا کن. خداوندا! نیاز دارم که از شادی آسمانی پر شوم. خداوندا! یاریم کن تا برای ملکوت تو مفید باشم و دعوت آسمانی خود را بجا آورم. ای پدر! این دعا را در نام عیسی مسیح طلبیدیم. آمین.»

خداوند به تکتاک شما برکت دهد. با اتمام این مقدمه، در فصل بعدی مطالعه‌ی افسیسان را شروع خواهیم کرد.